

داستان‌های شرلوک هولمز

# سیمای زرد

< و پنج داستان دیگر >

آرتور کانن دوویل

ترجمه کریم امامی



## فهرست

۱	.....	سیمای زرد
۲۹	.....	آیین ماسگریو
۵۹	.....	بیمار مقیم
۸۷	.....	مترجم یونانی
۱۱۷	.....	عهدنامه دریایی
۱۶۹	.....	آخرین مسئله
۱۹۷	.....	اعلام

## سیمای زرد

در انتشار روایت‌های کوتاه حاضر — که براساس پروندهٔ ماجراهای غریب متعددی نوشته می‌شوند که من به لطف موهبت‌های منحصر به فرد دوست و مصاحبم شرلوک هولمز شاهد و ناظر و گهگاه هم بازیگر آنها بوده‌ام — طبیعی است که بیشتر به توصیف پیروزی‌های او پردازم تا به تشریح ناکامی‌هایش. و این امر آنقدرها به خاطر شهرت او نیست، چرا که وقتی همهٔ درها را به روی خود بسته می‌دید و از حلّ معما عاجز می‌ماند، درست در همان زمان، نیروی پشتکار او و توانایی‌اش در چاره‌جویی از هر وقت دیگری ستودنی‌تر بود. نه، بیشتر به این خاطر است که هرگاه از عهده برنمی‌آمد، دیگران نیز در اکثر موارد درمی‌ماندند و حکایت تا ابد در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند. با وجود این گاه سیر حوادث طوری پیش می‌رفت که حتی در زمانی هم که شرلوک هولمز خطا می‌کرد باز حقیقت بر ملا می‌شد. من یادداشت‌هایی از پنج شش پرونده دارم که از این دست هستند و قضیهٔ لکهٔ دوم و پرونده‌ای که قصد نقل‌اش را کرده‌ام از آن میان جالب توجه‌ترند.

شرلوک هولمز شخصی بود که به ندرت صرفاً به خاطر ورزش ورزش می‌کرد. کمتر کسی در قدرت بدنی به پای او می‌رسید، و مسلماً در وزن خودش یکی از بهترین مشت‌زن‌هایی بود که به عمر خود دیده‌ام، ولی بر این باور بود که زور زدن بی‌هدف کاری است بیهوده، و از این رو کمتر از جای خود برمی‌خاست مگر آن‌که کاری پیش می‌آمد. و در آن حال البته مطلقاً خستگی‌ناپذیر بود. اینکه در این شرایط چگونه می‌توانست بدنش را در فرم نگاه دارد نکته‌ای بود به خودی

## آیین ماسگریو

ناهنجاری مشخصی که در خلق و خوی دوستم شرلوک هولمز وجود داشت و اغلب در چشم می‌خوید این بود که او، با آنکه از نظر شیوه‌های اندیشیدن منظم‌ترین و روش‌مندترین انسان روی زمین بود، و هر چند در لباس پوشیدن نیز تا حدی سعی در رعایت نوعی شیک‌پوشی توأم با متانت را داشت، ولی با وجود این از نظر عادات شخصی یکی از ولنگارترین آدم‌ها بود، از آنهایی که همخانه خود را عاقبت به دارالمجانین می‌فرستند. نه که فکر کنید من از این لحاظ خودم شخص کاملاً متعارفی هستم. اُفت و خیزهای خدمت در افغانستان علاوه بر یک نوع گرایش طبیعی سرشت من به زندگی کولی‌وار باعث شده است که من نیز در این امور قدری سهل‌انگار بشوم، بیشتر از آنکه شایسته فردی از حرفه پزشکی باشد. ولی در مورد من حد و مرزی وجود دارد، و زمانی که شخصی را می‌بینم که سیگار برگش را در سطل ذغال سنگ کنار بخاری می‌گذارد و توتون پپاش را توی پنجه برگشته یک لنگه نعلین ایرانی می‌چپاند و نامه‌های بلاجوابش را با کارد آشپزخانه به مرکز تخته سربخاری می‌کوبد من کم‌کم شروع می‌کنم به پُز دادن و فخر فروختن. من همیشه عقیده داشته‌ام که تمرین تیراندازی با طپانچه کاری است مشخصاً مخصوص هوای آزاد، و زمانی که شرلوک هولمز در یکی از آن بدقلقی‌های خاص خود طپانچه نشانی‌زنی در دست توی مبل می‌نشست و یکصد عدد فشنگ باکسیر<sup>۱</sup> هم بغل دستش می‌گذاشت

---

۱. Boxer. نوعی فشنگ که شخصی به نام سرهنگ باکسیر به نام خود به ثبت رسانده بود.